





تاریخ و فلسفه تاریخ در قرآن

پی افزودها

۲- جایگاه زن در تاریخ
شهرشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

در شماره‌های ۴۰ - ۳۹ - از نشریه یاد - پی افزودی داشتیم بر سلسه بحث‌های تاریخ و فلسفه تاریخ در قرآن، با عنوان جایگاه تاریخی زن در قرآن در این بخش از بحث، نخست آیه‌هایی را به اندیشه و تأمل نشستیم که یاد آور نقش تعیین کننده شماری از مادران در جایگاه سلسله جنبانی دو جریان محوری در تاریخ پیامبران - بود.

اینک در این شماره اشاره‌ای داریم به نقش چهره‌ای از زنان پر آوازه تاریخ، در جایگاه حکمرانی و رهبری کارنامه سیاسی این زن - که از او در تفاسیر، روایات و پاره‌ای آثار تاریخی با نام بلقیس یاد شده است در مقایسه با دیگر زورمداران معاصر پیامبران، کارنامه‌ای ستایش انگیز است، با موضع و برخوردی منطقی، صلح جویانه و وارسته از خوی و خصلت

پادشاهان مستکبر، مغرور، خودمحمور و زورگو. هر چند که پیامبر معاصر وی نیز پیامبری است استثنائی و با حکومتی شکوهمند و افسانه‌ای. به هر حال، در این فرصت، نخست آیه‌های مربوط به این داستان را از نگاه می‌گذرانیم:

وَنَفَقَدَ الظَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا آتِي
 لَهْدُ هُدَايَاكَ مَنَ الْغَائِبِينَ • لَأَعِدُّنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا
 أُوْلَآئِكَ أَصْحَابُ الْأَنْبِيَاءِ أُولَآئِكَ يُسْأَلُونَ مِمَّا قَبَّحُوا بِهَا آلِبَنِيَّ أُولَآئِكَ فِي الْعَذَابِ مُبِينِينَ • فَتَكَثَّ غَيْرَ بِعَبِيدٍ
 فَقَالَ أَحَطَّتْ بِمَا لَمْ يُحِطُ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ •

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

- ﴿۲۰﴾ و آن مرغ را گم شده یافت، پس گفت: مرا چه شود که هدهد را نبینم؟ یا مگر اوست یکی از غایبان؟
- ﴿۲۱﴾ با شکنجه‌ای سخت کیفرش دهم، یا او را سر ببرم، یا مرا بیاورد برهانی نمایان.
- ﴿۲۲﴾ آنک در پی درنگی کوتاه هدهد گفت: چیزی را فرا گرفتم که تو فرا نگرفته باشی و تو را خبری آورده‌ام از شهری بی‌گمان.

إِبْنِي وَجَدْتُ أَمْرًا مَمْلُوكُهُمْ وَأُورِيَّتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ
 عَظِيمٌ ۝ وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَنَّ
 لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ۝
 أَلَا يَسْجُدُونَ لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْثَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ
 مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ۝ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ
 ۝ قَالَ سَتَنْظُرُونَ أَصَدَقْتُ أَمْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ۝ إِذْ هَبَّ بِكَلْبِهِ
 هَذَا فَالِقَةَ الْيَهُودِ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ۝ قَالَتْ
 يَا أَيُّهَا الْمَلَأُؤِ إِلَى اللَّهِ الْكِتَابُ كَرِيمٌ ۝ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝ الْآتِلُوا عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ ۝
 قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُؤِ افْقُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا خِطِّي تُشْهِدُونَ
 ۝ قَالُوا نَحْنُ أَوْلَاؤُكُمُ وَالْوَالِدَةُ أَوْلَىٰ بَابِ أَبِي شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ لِلْيَاكِ فَانظُرْ
 مَاذَا تَأْمُرِينَ ۝ قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا
 وَجَعَلُوا أَعْرَافَ أَهْلِهَا آذِلَّةً ۝ وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ۝ وَإِنِّي
 مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمَا يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ۝



﴿۲۳﴾ این منم که زنی را یافته‌ام که زمام آنان را به کف دارد و از همه چیز او را ارزانی شده است و او راست تختی بس شکوهمند!

﴿۲۴﴾ او و مردمش را یافتم که جز از خدا خورشید را سجده کنند و شیطان کارهایشان را در نگاهشان آراسته است، چنان که ره نیابند آنان.

﴿۲۵﴾ چرا خدایی را سجده نکنند که استعدادِ درونی هر پدیده را در آسمانها و زمین شکوفا کند و بداند هر چه را پنهان یا آشکار سازید شمایان؟

﴿۲۶﴾ خدایِ یگانه که جز او خدایی نباشد، پروردگارِ آن عرش پرشکوه!

﴿۲۷﴾ گفت: خواهم نگریست که راست گفته‌ای یا هستی از دروغگویان.

﴿۲۸﴾ این نامه مرا ببر و به سوی آنان بيفکن، آنک از آنان روی برتاب، پس بنگر که چگونه است و اکنش ایشان.

﴿۲۹﴾ آن زن گفت: هان ای چهرگان، اینک مرا فرو افکنده شده است نامه‌ای گرامیان!

﴿۳۰﴾ آری، آن از سلیمان است، با محتوایی چنین: به نام خداوند مهر گستر مهربان.

﴿۳۱﴾ بر من برتری مجوید، و آیدم گردن نهادگان.

﴿۳۲﴾ گفتارش را چنین پی‌گرفت: شما ای چهره‌های کشور در این جریان رأی خود با من در میان گذارید که من چنین بوده‌ام که در هیچ جریانی نصیمی نگیرم مگر با حضور شمایان.

﴿۳۳﴾ گفتند: ما نیرومندیم و دارای لشگریانی سرکوبگر و فرمان تو راست، اینک بنگر که تو را چیست فرمان؟

﴿۳۴﴾ گفت: پادشاهان چون به آباده‌ای درآیند به تباهی کشندش و عزیزانش را خوار سازند، آری، این چنین کنند آنان.

﴿۳۵﴾ اینک من به سویشان هدیه‌ای فرستم تا ببینم با چه پاسخی باز آیند سفیران.

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أُمِّدُونِي بِعَمَلٍ فَمَا آتَىٰ اللَّهُ خَيْرًا مِّمَّا أَنْتُمْ فِي
 بَلِّ أَنْتُمْ يَهْدِيَنَّكُمْ فَنَفْرُحُونَ ۖ أَرْجِعِ إِلَيْهِمْ فَلَمَّا نَبَّهْتَهُمْ بِمَجُودٍ لِأَقْبَلِ
 لَهُمْ هِيَ وَالنَّخْرِيَّتَهُمْ مِنْهَا آذِلَّةٌ وَهُمْ صَائِعُونَ ۖ قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُو
 أَيُّكُمْ يَا بَنِي بَعْرُشٍ قَبْلَ أَنْ يَأْتُوَنِي مُسْلِمِينَ ۖ قَالَ عَفْوَهِتُ مِنَ الْإِنِّ
 أَنَا أَيُّكُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ ۖ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ۖ قَالَ
 الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا أَيُّكُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ۚ
 فَلَمَّا رَأَاهُ مُتَقَرِّعًا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ؕ أَشْكُرَ أَمْ أَكْفُرُ
 وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ۖ قَالَ نَكُرُوا لَهَا
 عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ۖ فَلَمَّا جَاءَتْ
 قِيلَ أَهَلْكَدَا عَرْشُكَ ۖ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ ۖ وَأُوَيْدِنَا الْعِلْمُ مِنْ قَبْلِهِمَا ۖ وَكُنَّا مُسْلِمِينَ
 ۖ وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ۖ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمِ
 كَافِرِينَ ۖ قِيلَ لَهَا أَدْخِلِي الصَّرْحَ ۖ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً
 وَكَشَفَتْ عَنْ سَائِمَتِهَا ۖ قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُسَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيظٍ ۖ قَالَتْ
 رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ۖ وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۖ

- ﴿۳۶﴾ آنک چون به پیشگاه سلیمان بار یافت، گفت: مگر با خواسته به امداد من شتافته‌اید! که آنچه خدا ارزانیم داشته است، به از آن است که شما را بخشیده است، این شما باید با هدیه خویش شادمان.
- ﴿۳۷﴾ بی‌درنگ بازگردان به سویشان که با سپاهی به سراغشان آیم که رویارویی با آن را تاب نیاورند و از آن سرزمین با خواری بیرونشان رانیم، چنان که باشند خردشدگان.
- ﴿۳۸﴾ گفت: ای چهرگان، کدامینتان تختش را نزد من آورد پیش از آن که خود مرا آیند گردن نهادگان.
- ﴿۳۹﴾ اعجوبه‌ای از پریان گفت: این منم آورنده آن، پیش از آن که از جایگاهت برخیزی و این منم توانای امانتداری بر آن.
- ﴿۴۰﴾ کسی که نزدش دانشی از دیوان هستی بود گفت: منم آورنده آن پیش از آن که پلک بزنی! آنک چون آن را نزد خود نهاده دید گفت: این از فزون بخشی پروردگار من است تا مرا بسیارماید که سیاسگزاری یا ناسپاسی کنم؟ که هر که سیاس گزارد به سود خویشتن خویش سیاسگزاری کند، و هر که کفر ورزد، بی‌گمان پروردگار من بی‌نیازی است گرامیان.
- ﴿۴۱﴾ گفت: تختش را - ناشناس - در نگاهش بنشانید تا بنگریم، که ره می‌برد یا از کسانی است که ره نبرند آنان؟
- ﴿۴۲﴾ آنک چون بار یافت به او گفته شد: آیا تختت اینچنین است؟ گویی این همان است! آری، ما پیش از این آگاهی یافته بودیم و بوده‌ایم گردن نهادگان.
- ﴿۴۳﴾ هر چند که آنچه جز از خدا می‌پرستید او را باز می‌داشت، که او بود از گروه کافران.
- ﴿۴۴﴾ به او گفته شد: به کاخ آبگینه درآی، آنک چون آن را دید پنداشت که آبی است ژرف و دو ساق خویش را برهنه کرد، سلیمان گفت: این کوشکی است از آبگینه. ملکه گفت: پروردگارا! این منم که به خویشتن خویش ستم کردم و اینک همراه سلیمان گردن نهم در برابر پروردگار جهانیان.



در این آیه‌ها نکته‌هایی در نگاه می‌نشیند که هر چند از موضوع بحث بیرون است، نباید و نمی‌توان از آنها چشم پوشید:

۱- می‌بینیم که داستان از آنجا آغاز می‌شود که برای سلیمان حشمت اله، جای خالی هدهد، پرشش انگیز می‌شود و پرخاشگرانه می‌پرسد:

مرا چه شود که من هدهد را نمی‌بینم، یا مگر اوست یکی از غایبان؟

باشکنجه‌ای سخت کیفرش دهم یا او را سر ببرم، یا مرا بیاورد برهانی نمایان.

اینک این پرشش پیش می‌آید که انعکاس غیبت مأموری کوچک چون هدهد، آیا یک تضاد بوده است، یا در سیستم حکمرانی سلیمان چنان نظم و دقتی حاکمیت داشته است که هر مأموری را به حضور در عرصه کار و مأموریتش پایبند می‌کرده است؟ اگر احتمال دوم تقویت شود، زمینه‌ای است برای آشنائی با مدیریتی که ندارندگان وجدان کاری را نیز به کار می‌کشد. روشن است که پافشاری بر این نکته، به مفهوم کاستن از اهمیت و ارزش وجدان کار نیست که قانونمندی‌های ویژه خود را دارد و در این فرصت نمی‌توان به آن پرداخت.

۲- در گفتگوی هدهد با سلیمان - که مفهوم نمادین آن، گفتگوی کوچکترین مأمور، با بزرگترین قدرت است - هیچ نشانی از ترس و چالپلوسی دیده نمی‌شود. این گفتگو هیچ شباهتی به گفتگوهای رایج حکومتی ندارد. هدهد، در برابر پرخاش سلیمان، بی هیچ دلهره و اضطرابی با احساس امنیت و آزادی، صریح و بی تکلف و وارسته از تملق می‌گوید:

چیزی را فرا گرفتم که تو فرا نگرفته‌ای، و تو را خبری دارم از شهری، بی گمان.

شگفتا شگفت! هدهد به خود رخصت می‌دهد که بی خبری و نا آگاهی سلیمان حشمت الله! را در زمینه‌ای، مورد تاکید قرار دهد! بی هیچ پیوند و پسوندی تملق آمیز، مثل: می‌بخشید، جسارت است

حتی اگر در برداشت از این آیات، پیرو کسانی باشیم که برای قصه‌هایی از این دست به مفاهیم نمادین آن گرایش نشان داده‌اند - که شمارشان در مقایسه با خیل قرآن شناسان، اندک است - باز هم از ارزش و اهمیت نکته‌های مورد اشاره، کاسته نخواهد شد. بگذریم که در فضای کنونی نیز، آنچه چندان طرفداری ندارد، نکته‌هایی است از این دست. فرهنگ



صرفیون چنان کردند و مانیز چنین کنیم، فرهنگی است ریشه دار و جا افتاده در دو زمینه ... استخراج سیره عملی پیامبران، و پیامبر خاتم (ص) در رهبری و حکومت، از مقوله‌هایی است که پیش از این به آن نپرداخته‌اند و احوط آن است که ما هم نپردازیم...

۳- واکنش سلیمان، در برابر گزارش هدهد نیز، در خور اندیشه و تأمل است:

گفت: خواهم نگریم که راست گفته‌ای، یا هستی از دروغگویان.

به هر حال، سخن از شیوه‌ای است در حکومت که در آن هم فرصت برای شنیدن گزارش‌ها بوده است، و هم امکان ارزیابی هر گزارش و خبر. در این نکته اگر با تفکر حکومتی تأمل کنیم، به یکی از مسایل محوری حکومت رهنمون خواهیم شد. یکی از راز و رمزهای اساسی جلب مشارکت فراگیر سیاسی - در زمینه خبررسانی - ظرفیت حکومت است، چه در زمینه ارزیابی و پی‌گیری قاطع و سریع آن و ایجاد چنین ظرفیتی در عصر حاضر، جز با ایمان و اعتقاد به سیستم و کار و تلاش فراخور - ضمن بهره‌گیری از تجربه‌های دیگران - امکان پذیر نیست.

هم تحریک پذیر بودن حکومت در برابر خبرهای سست خطر آفرین است، و هم بی تفاوتی در برابر خبرهای نادرست، به هر دلیل.

۴ - از سیره سلیمان که بگذریم، شیوه بلقیس نیز، در خور تأمل است. نخست، ادب و نزاکت او در برخورد با نامه سلیمان و طرح آن:

گفت: ای چهارگان، اینک مرا فرو فکنده شده است، نامه‌ای گرامیان.

آن از سلیمان است با این محتوا: بنام خداوند مهر گستر مهربان.

بر من برتری مجوید و نزد آید، گردن. نهادگان.

۵- در پی‌گیری جریان نامه، بلقیس تأکید دارد که در جریان اداره کشور، همواره پایبند به

شنیدن نظریه‌های مشورتی بوده است:

... من چنین بوده‌ام که در هیچ جریانی تصمیمی نگیرم، مگر با حضور شمایان.

۶ - در برابر دیدگاه دیگران که به زور و زور تکیه دارند و لشکر کشی را توصیه می‌کنند،

نگاه زنی سیاستمدار مطرح است که به پی آمدهای منفی جنگ می‌اندیشد و پیش از هرگونه

تصمیم شتابزده، به ارزیابی دقیق نیروی خود و طرف مقابل، پایبند است.
 ۷ - زمان و روند رویدادهای بعد، به سود بلیس قضاوت می‌کند و برتری منطق او را بر منطق همه سیاستمداران کشورش اثبات می‌کند. این برخورد و موضع منطقی، سود او و کشورش را در پی دارد.

در جمع بندی نکته‌های بالا - صرف نظر از نکته‌هایی که به سیره سلیمان راجع است و موضوع پژوهشی است جداگانه - می‌توان چنین نتیجه گرفت که در نگاه قرآن، حضور زن در صحنه سیاست، به طور کلی منتفی نیست. حداقل باید گفت که کارنامه بلیس، در مقایسه با همه حکمرانان و زورمداران تاریخ - که تاریخشان مورد اشاره قرآن است - کارنامه‌ای است ستایش انگیز و درخشان. چنان که منطق، موضع و برخورد او، در مقایسه با همه سیاستمداران کشورش، خرد پذیرتر و سازنده‌تر بوده است.